۲۰. تعدد قرائات (۱۴۰۱/۰۴/۰۷)

سال تحصیلی (۱۴۰۰-۱۴۰۱) - سه‌شنبه، ۰۷ تیر ۱۴۰۱

- پیشگفتار (خلاصه)
- وجود دو قاری به نام عاصم
- مقری بودن ابو موسی اشعری
- شانزده مرحله تاریخی در قرائات از منظر شیخ هادی فضلی
- قراء الامصار در سال دویست
- تسبیع ابن مجاهد در سال سیصد
- تعیین چهارده روایت توسط دانی و مکی بن ابی طالب و شاطبی
- مدیریت شارع برای حفظ قرائات و تواتر آن ها
    - شاهد الف) وجود بحث از قرائات در هر کتاب تفسیری
    - شاهد ب) شعار نشدن قرائت « سلام علی آل یاسین » در میان شیعیان، نشانه اعتبار و تواتر قرائات
    - شاهد ج) ترجیح قرائت « ملک» نزد شیعه و شعار نشدن آن
- مخالفت با عثمان در احراق مصاحف
- مدیریت ذهن توحد گرای بشر و پخش قرائات در امصار
- مدیریت قرائات در رسم قرآن
- کار کلاسیک و اجماع سازی برای جاانداختن مصحف عثمان

پیشگفتار (خلاصه)

وجود دو قاری به نام عاصم

شاگرد: دو نکته از بحث دیروز هست، اگر اشکالی ندارد عرض کنم. یکی اینکه عاصمی که گفتید عاصم جحدری است. نکته دیگر در مورد ابو موسی اشعری فرمودید که جزء قراء هست ای نه. هم در طبقات القراء و هم در کتاب معرفة القراء ذهبی از او نام میبرند. برای او شاگرد هم گفتهاند. در مدینه می نشسته و پنج نفر پنج نفر اقراء میکرده.

استاد: تذکری که فرمودهاند را میخواستم عرض کنم. عاصم قاری معروف کوفی است. یک عاصم جحدری هم داریم که برای بصره است. در مفاتح الکرامه که دو عاصم ذکر کرده بود، بله دو نفر هستند. یکی هم در مورد ابو موسی اشعری است که من گفتم ندیدم که شاگرد داشته باشد. در جاهای دیگر هم عرض کردهام.

هر بحثی که در ذهن شما هست ملکه ذهنتان باشد که به مرجع آن مراجعه کنید. این خیلی خوب است. این ملکه شدن کار میبرد. وقتی آدم مشغول باشد نمی فهمد که چطور شد. ملکه مراجعه به مرجع مناسب؛ اینها کمالات مثل من طلبه است که عرض میکنم. تا کتابی مطرح میشود حال بعد از سالها این کار شده ای نه! و الا میگوییم این کتاب کجا است؟ برویم ببینیم نویسنده اش چه کسی است؟ چه سالی است؟ تا کتاب مطرح میشود در اول کار باید ذهن ما سراغ الذریعه برود. این باید ملکه شود. کسی که مرجع شناسی در ذهنش هست، اول به اینجا میرود. کسی که میخواهد ببیند کیست، باید اول به اعیان الشیعه برود. چون مرجع تراجم و مرجع کتب هستند. اینها مرجع هستند. این ملکه رجوع به مرجع است.

مقری بودن ابو موسی اشعری

تذکری که آقا فرمودند همه همین است. تا ما می‌گوییم شاگرد فلانی در قرائت کیست، باید اول به کتب مرجع مراجعه کنیم. خب این ملکه ذهن ما شود. البته من در صدد مراجعه نبودم، بلکه هر چه که در ذهنم بود را عرض کردم. و الا درست است، تا می‌گویند ابوموسی اشعری شاگرد دارد یا نه، به طبقات القراء می‌رویم و آن جا را نگاه می‌کنیم. ابن جزری می‌گوید طبقات القراء چهار جلد قدیمی است و بیست جلد جدید است. این را از آقای دکتر غانم قدوری نقل کرده‌اند. طبقات القراء ذهبی یکی از آن‌ها است و همچنین کتاب سیوطی و دیگران را هم می‌روید، می‌بینید ابو موسی را به‌عنوان یک صحابی در طبقات القراء آورده‌اند که چندین شاگرد برای او گفته‌اند. این‌ها از روایت قرائت نقل کرده‌اند. اگر نکته‌ای مانده تذکر بدهید. و الا به عبارت بعدی و مطالبی که در اینجا مطرح است.

شاگرد: دیروز کاغذی در اینجا بود که شانزده مورد در آن نوشته شده بود.

شانزده مرحله تاریخی در قرائات از منظر شیخ هادی فضلی

استاد: آن خلاصه شانزده موردی است که شیخ هادی فضلی در کتابشان مطرح کرده‌اند. اگر شد به مناسبت عرض می‌کنم. دسته‌بندی او خیلی خوب است. اما وقتی نگاه می‌کردم دیدم حتماً به مباحثه با دید نقد نیاز دارد. نه اینکه بخواهیم ایراد بگیریم. بلکه برای این است که ببینیم گاهی دیدگاه‌ها و روش‌های برخورد، ما را از بخشی از نگاه به واقعیت و نفس الامر مطلب دور می‌کند. اینطور نباید باشد. ما در این شانزده مورد به این نیاز داریم. حال عبارت ایشان را بخوانیم که هم عبارت پیش برود و هم ادامه مطالب مطرح شود.

> و حیث تقاصرت الهمم عن ضبط الرواة لکثرتهم غایة الکثرة اقتصروا مما اتّفق خطّا المصحف علی ما یسهل حفظه و تنضبط القراءة به فعمدوا إلی من اشتهر بالضبط و الأمانة و طول العمر فی الملازمة للقراءة و الاتفاق علی الأخذ عنه، فأفردوا إماماً من هؤلاء فی کلّ مصر من الأمصار الخمسة المذکورة و هم: نافع، و ابن کثیر، و أبو عمرو بن العلاء، و عاصم، و حمزة، و الکسائی. و قد کان الناس بمکّة علی رأس المائتین علی قراءة ابن کثیر، و بالمدینة علی قراءة نافع، و بالکوفة علی قراءة حمزة و عاصم، و بالبصرة علی قراءة أبی عمرو و یعقوب، و بالشام علی قراءة ابن عامر. و فی رأس الثلاثمائة أثبت ابن مجاهد اسم الکسائی و حذف یعقوب و لم یترکوا بالکلّیة ما کان علیه غیر هؤلاء کیعقوب و أبی جعفر و خلف، و من هنا کانوا عشرة. و کلّ واحد من هؤلاء أخذ عن جماعة من التابعین، و الکسائی أخذ عن حمزة و أبی بکر بن عیّاش. و قد روی عن کلّ واحد من السبعة خلقٌ کثیر لکن اشتهر فی الروایة عن کلّ واحد اثنان[1]

«**و حیث تقاصرت الهمم**»؛ عرض کردم که شیخ هادی فضلی همین حیث را در کتابشان[2] از مفتاح الکرامه آورده‌اند. مرحله دوازدهم را که توضیح می‌دادند این را آورده‌اند. مرحله دوازدهم تسبیع السبع است.

مراحل این است: بدء نزول الوحی؛ خب ملک وحی محضر رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله قرآن کریم را نازل کرد.در مباحثه ما از مراتب ثبوت آن خیلی صحبت شد. یعنی یک مباحثاتی است که من گاهی نگاه می‌کنم می‌بینم بعضی از شما که تشریف ندارید اصلاً فضا به‌گونه‌ای است که می‌بینم آنها نیاز است. گاهی می‌گویید بحث‌های شده، اما گاهی می‌گوییم نیاز است. اگر حوصله کردید به بحث‌های ثبوتی سر بزنید. حتماً به آن نیاز است. اینکه اصل قرآن کریم لفظ است؟ کتابت است؟ کدام یک از اینها است؟ اگر هست چگونه است؟ رابطه‌های ثبوتی آن چطور است.

اینها برای بدء نزول الوحی است که ایشان اشاره دارند.

مرحله دوم، اقراء النبی للمسلمین؛ بعد از اینکه ملک وحی برای ایشان نازل کرد، ایشان هم برای مسلمین میخواندند.

مرحله سوم، اقراء المسلمین؛ حال که حضرت به آنها یاد میدادند خود مسلمانان هم بین خودشان شروع به اقراء کردند.

مرحله چهارم، ظهور جماعة القراء؛ کمکم بین مسلمانان تفاوت احساس شد؛ کسانی حافظ بودند، مقری بودند و حالت تدریس داشتند و کسانی که این طور نبودند بلکه خودشان با زحمت یاد میگرفتند.

مرحله پنجم، استظهار القرآن؛ استظهار یعنی از ظهر القلب خواندن؛ اینکه حافظ باشد و سور را تا اندازه‌ای که نازل شده بود، از ظهر قلب حفظ کند.

مرحله ششم، التلمذه؛ گاهی کسی حرف میزند و استاد است اما شاگرد روشنی ندارد. مردم به‌عنوان شاگرد به او مراجعه نمیکنند. ممکن است خیلی از وعاظ معروف همینطور باشند. یعنی میگوییم شاگردی ندارد ولی خیلی ها از او استفاده کرده‌اند. در اینجا میگوید مرحله‌ای آمد که استاد و شاگردی خاصی مطرح شد. فلانی شاگرد او است. در مرحله ششم شاگرد یک استاد بودن مطرح شد.

مرحله هفتم، القراء من الصحابه؛ حال مقرئی از صحابه و شاگردان آنها چه از صحابه و چه از غیر آنها مطرح شد. شواهد همه اینها را در کتاب آورده‌اند.

مرحله هشتم؛ مبعوثو عثمان است. اینجا مرحله‌ای بود که عثمان توحید مصاحف کرد یا توحید قرائات کرد. هر دو تعبیر را میآورند. با بحثهای دقیقی که در ذیلش هست. هفت مصحف یا حداقل پنج مصحف را در بلاد فرستاد. همراه هر مصحفی یک قاری فرستاد. یعنی قاری هایی که از طرف عثمان مبعوث شده بودند، همراه مصحف آن بلد به آن جا رفتند.

مرحله نهم، قراء الامصار؛ اینها که تعلیم دادند، قراء الامصار پدید آمد. پنج مصر بود، مثلا هفت منطقه بود با ضمیمه مصر و بحرین –که سر جایش بحثش میآید- قراء الامصار به این صورت پدید آمدند.

مرحله دهم، التخصص فی القرائه؛ عده‌ای آمدند که فن آنها قرائت و اقراء بود. کارشان این بود. شواهد این را هم میآورند.

مرحله یازدهم، التالیف فی القرائه؛ کسانی که استاد بودند و متخصص بودند شروع به تدوین قرائات کردند. آنها را به‌صورت کتاب در بیاورند که قابل نقل‌وانتقال به‌صورت مکتوب باشد.

مرحله دوازدهم، تسبیع السبع؛ قبلاً عرض کردم که در مرحله التالیف فی القرائه ایشان چهل و چهار کتاب را نقل میکنند. از یحیی بن یعمر در قرن اول شروع میکنند و تا زمان ابن مجاهد از چهل و چهار کتاب حسابی اسم میبرند. این هم تسبیع السبع است.

مرحله سیزدهم، الاحتجاج للقرائات؛ بعد از اینکه تسبیع سبع شد، کتابهایی نوشتند که وجه قرائات را بگویند. یعنی بگویند که چرا آن قاری به این صورت خوانده و چرا دیگری به آن صورت. چقدر کتاب در این زمینه نوشته شد.

مرحله چهاردهم، التالیف فی القرائات السبع؛ در خصوص قرائات سبع تألیفات شروع شد. ابن مجاهد تسبیع کرد، بعد تیسیر و تبصره آمد.

مرحله پانزدهم، تفرید القرائات و تثلیثها؛ تا مرحله تسبیع صورت گرفت، عدهای از متخصصین گفتند ما هم باید با آن لج کنیم. گفتند ما هم علیه تسبیع ابن مجاهد دائم کتاب مینویسیم. مدام میگوییم تثمین، میگوییم تثلیث، میگوییم تخمیس، میگوییم تفرید. یعنی کاری بکنیم که همنه سبعه به هم بخورد.

مرحله شانزدهم، تطور مقیاس القرائین؛ اصلاً مقیاس عوض شد. با آن توضیحاتی که در کتاب دادهاند.

این شانزده مرحلهای است که ایشان فرمودهاند. خب حالا من عبارت مفتاح را بخوانم.

---

[1]مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسين) ج۷ص۲۱۴

[2]القرائات القرآنیه ص۴۷

قراء الامصار در سال دویست

«و حیث تقاصرت الهمم عن ضبط الرواة لکثرتهم غایة الکثرة»؛ رواة به قدری زیاد شدند که دیگر همت ها از این‌که رواة را ضبط کنند کوتاه شد.**«اقتصروا»**؛ مرجع آن ابن مجاهد نیست. در اینجا کاری با ابن مجاهد ندارند. بلکه «اقتصروا» یعنی مردم. یعنی اهل دین و کسانی که با قرآن سر و کار داشتند. به «الناس»ی بر می‌گردد که در معنا مذکور است.

«اقتصروا مما ّ وافق خط ّالمصحف علی ما یسهل حفظه و تنضبط القراءة به فعمدوا»؛ یعنی قصدوا. یعنی اهل بلاد و مردم،**«إلی من اشتهر بالضبط و الأمانة»**؛ گفتند که در یک شهر چه کسی به ضبط و امانت مشهور است.**«و طول العمر فی الملازمة للقراءة»**؛ و کل عمرش را با قرائت سر کرده.**«و الاتفاق علی الأخذ عنه»**؛ اختلافی هم در آن نبود. یعنی در یک شهر ده‌ها نمی گفتند که این خوب است و آن بد است. بلکه همه قبول داشتند. لذا آن‌ها یک نفر را انتخاب کردند.

«فأفردوا إمام ًا من هؤلاء فی کل ّمصر من الأمصار الخمسة المذکورة»؛ از میان قراء الامصار یک نفر را انتخاب کردند. البته با توضیحی که بعد ًا می‌دهند در مکه، مدینه و شام عمل ًا یک نفر بود. ولی در بصره دو تا و در کوفه هم دو تا. این قبل از کار ابن مجاهد است.

«و هم: نافع»؛ در مدینه،**«و ابن کثیر»**؛ در مکه؛ به اهل الحرمین معروف هستند.**«و أبو عمرو»**؛ ابن علاء بصری که در بصره بود.« ابو عمرو بن عامر » اشتباه است **«و ابن عامر»**؛ که برای شام است. ابوعمرو بصری و ابن عامر ، این‌ها دو نفر هستند که با هم مخلوط شده و به‌صورت یک قاری در آمده.

«و عاصم و حمزة، و الکسائی»؛ این سه برای کوفه هستند. پس سه نفر سهم کوفه شد و بلاد مدینه و بصره و شام هر کدام یکی. در این عبارت برای بصره یکی است. دو تا نیست.

شاگرد: ابن مسعود را هم باید برای کوفه اضافه کرد.

استاد: صحبت در قرن دوم است. ابن مسعود قرن اول بود.

شاگرد: این‌که مصحفش بوده.

استاد: لذا گفتند «مما وافق خط المصحف».

شاگرد: عثمان این‌ها را فرستاد.

استاد: عثمان ابن مسعود را نفرستاد.

شاگرد: نه، آن هفت نفر را با مصحف فرستاد.

استاد: عثمان این‌ها را نفرستاد. این‌ها را که نام می‌برند، استادشان مبعوث های عثمان است. این‌ها خودشان مرحله تخصصی بعدی هستند. مبعوث عثمان –ابو عبد الرحمان سلمی- می‌گوید صبح تا شب در مسجد کوفه نشسته بود، گروه گروه از مردم نزد او می‌آمدند و می‌خواندند و می‌رفتند. به

آن‌ها تعلیم می‌کرد و می‌رفتند. سائرین هم به این صورت بودند. آن‌ها مبعوث عثمان بودند برای اقراء. خود ابن مسعود هم همینطور بود. من برخی از شواهد آن را جمع‌آوری کرده بودم. اینکه می‌گویند «عرضان علیه مصحفان»، «نعرض علیه مصاحفان». در نرم‌افزار جامع الاحادیث نور بود.

تازگی دیدم. در ذیل آیه شریفه «وَقَطَّعْنَاهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطاً أُمَماً[1]» است. می‌گوید زدن ابن مسعود بودیم و «نعرض علیه مصاحفنا»، جوانی آمد و گفت شما از حضرت راجع به «اسباط» و اینکه در امت اسلامی هست، چیزی دارید؟ گفت از وقتی که به عراق آمدم کسی این سؤال را از من نکرده. بله، حضرت فرمودند در این امت من به تعداد اثنی عشر اسباط بنی اسرائیل، اثنی عشر خلیفه هست. اهل‌سنت هم مفصل دارند. اما فعلاً «نعرض علیه» منظور من است. بسیاری از روایات هست که «نعرض» را ندارد. اما در اینجا دارد. خلاصه ابن مسعود می‌نشست و کارشان این بود.

بنابراین نافع مدینه بود، ابن کثیر مکه، ابو عمرو بصره و ابن عامر شام بود. چهار شهر شد. سه مورد دیگر هم می‌خواهد. آن سه نفر برای کوفه هستند. فعلاً من اجمال آن را گفتم.

«و قد کان الناس بمکّة»؛ قبل از اینکه به افراد ابن مجاهد اشاره کنند، خیال می‌کنید که رفت‌وبرگشت عبارت روی روال تاریخی نیست.**«علی رأس المائتین علی قراءة ابن کثیر»**؛ در مکه در سال دویست بر قرائت ابن کثیر بودند. ابن کثیر در سال ۱۲۰ وفات کرده بود اما به‌عنوان امام القرائه، قرائتش در مکه مانده بود. سال دویست که زمان خلافت مامون بود، اگر به مکه می‌رفتید تمام اهل مکه به قرائت ابن کثیر بودند.

«و بالمدینة علی قراءة نافع»؛ عرض کردم که خود نافع ۱۶۹ وفات کرده. اما اگر در رأس المائتین به مدینه می‌رفتید، می‌دیدید که قرائت نافع حاکم است.

«و بالکوفة علی قراءة حمزة و عاصم»؛ در کوفه در سال دویست از کسائی خبری نبود، چرا؟ چون کسائی در سال صد و هشتاد و خورده‌ای وفات کرده بود. کسی نبود که در همان زمان به‌عنوان یک امام در کوفه مطرح باشد. اما عاصم و حمزه چون قبل از او وفات کرده بودند، قرائتشان شناخته شده بود. حمزه ۱۵۶ و عاصم ۱۲۷ است. این فاصله شده بود و در کوفه این دو نفر بودند.

«و بالبصرة علی قراءة أبی عمرو»؛ که ۱۵۴ وفات کرد«و یعقوب»؛ یعقوب حضرمی. اگر مستند این معلوم شود دلالت بر معروف بودن زیاد یعقوب دارد. چون وفات یعقوب ۲۰۵ است. در زمانی‌که یعقوب حضرمی که هنوز زنده است، اگر امام در بصره شود دلالت دارد که خیلی مقبولیت داشته. همینطور هم هست. یعنی کسانی که در فن قرائت وارد بودند یکی از مهم‌ترین ایراداتی که به ابن مجاهد می‌گرفتند این بود. می‌گفتند حق یعقوب را ضایع کردی. مظلوم شد. او همه کاره و مهم بود. تو او را برداشتی درحالی‌که مهمتر از کسائی بود. راجع به این امر خیلی‌ها به ابن مجاهد اعتراض کردند.

«و بالشام علی قراءة ابن عامر»؛ ابن عامر ۱۱۸ وفات کرده. نزدیک صد سال گذشته بود. این برای رأس مائتین است.

---

[1] الاعراف ۱۶۰

تسبیع ابن مجاهد در سال سیصد

اما بعد از اینکه صد سال گذشت،«**و فی رأس المئات مائة أثبت ابن مجاهد**»؛ تصنیف کتاب ابن مجاهد برای سال سیصد است. یعنی در سال سیصد آن را نوشت و در دستها آمد. در سال ۳۲۴ که ابن شنبوذ را تادیب کردند و زیر چوب بردند، زمینه‌سازی آن فراهم شده بود. کار حکومتی کردند. اول او کار علمی آن را انجام داد. زیر ساخت علمی آن را با کتاب السبعه انجام داد. البته ابن جنی در المحتسب می‌گوید ابن مجاهد خیلی واسع الاطلاع بود. السبعه را برای قرائات متواتره نوشت و قصد داشت که برای الشواذ هم بنویسد. الآن هم به تازگی دیدم که گفته اند نوشته است. یعنی آیا ابن جنی خبر نداشته؟! ابن جنی می‌گوید فرصت نکرد لذا من بخشی از کار ابن مجاهد که قرائات شواذ بود را می‌نویسم. المحتسب ابن جنی برای این است.خلاصه ابن مجاهد این کار را کرد.

«**اثبت ابن مجاهد اسم الکسائی و حذف یعقوب و لم یترکوا بالکلّیة**»؛ یعقوب و سائر قراء بالکل ترک نشدند، یعنی ماندند. «**ما کان علیه غیر هؤلاء کیعقوب و أبی جعفر**»؛ ابی جعفر یزید بن قعقاع که دیروز صحبتش شد.«**و خلف**»؛ خلف بن هشام.

«**و من هنا کانوا عشرة**»؛ ده قاری معروف بودند ولی ابن مجاهد آن هفت نفر را تثبیت کرد.«**و کلّواحد من هؤلاء أخذ عن جماعة من التابعین**»؛ خود این هفت نفر و ده نفر.

«**و الکسائی أخذ عن حمزة**»؛ دیگر خودش از تابعین اخذ نکرده است.«**و أبی بکر بن عیّاش**»؛ که راوی از عاصم است.«**و قد روی عن کلّواحد من السبعة خلقٌ کثیر لکن اشتهر فی الروایة عن کلّواحد اثنان**»؛ اینها نکاتی است که ما مباحثه می‌کردیم، آن نکات را متخصصین تذکر می‌دهند. آن نکات مهم است.

تعیین چهارده روایت توسط دانی و مکی بن ابی طالب و شاطبی

ببینید «لکن اشتهر» خیلی وقتها به ذهن میآید که چون ابن مجاهد تسبیع کرده پس چهارده راوی از هفت هم برای ابن مجاهد است. درحالیکه اینطور نیست. این از نکاتی است که متخصصین تذکر میدهند. ما هم که اینها را نمیدانستیم، اساتید تذکر دادند. ابن مجاهد تنها هفت تا را گفت. راوی های او جور و واجور بود. طول کشید تا مکی بن ابیطالب و دانی آمدند؛ مکی تبصره را نوشت که در بحار دیدی بسیاری از علماء شیعه به تبصره مکی سند میدادند. دانی هم تیسیر را نوشت. دانی جامع البیان هم دارد. در جامع البیان غیر آنها را هم میآورد؛ مفصل است. ولی در التیسیر تنها دو راوی را میآورد. تبصره مکی هم همین است. لذا بعد از حدود صد سال از ابن مجاهد، توسط دانی و مکی این چهارده راوی کلاسیک شد. بعد هم شاطبیه آمد و حرز را به شعر در آورد. حرز که شعر بود تأثیر بسیار بالایی داشت. حرز الامانی برای شاطبی است که بهصورت منظوم بود. او هم همین کار تیسیر را کرد. یعنی بهصورت منظوم قرائات سبع را با روایات اربعه عشر آورد. لذا مبدأ شعر معروف حافظ –چهارده روایت- ابن مجاهد نیست، مبداء آن دانی و مکی است. صد سال بعد از ابن مجاهد بهصورت همزمان بودند. اینها نکات مهمی است. وقتی بهدنبال این نکات میرود از شماء بحثهای قدیمی در میآید.

شاگرد: نوشتن قرائات شواذ توسط ابن مجاهد نقض غرض نبوده؟ یعنی نمی خواست که اینها متروک شود؟

استاد: بعید است که نوشته باشد. در حافظهام نیست. مطالعات سریع از حافظه میرود. نمیدانم کجا بود که نوشته بود او نوشته است.

شاگرد۲: کسی که میخواهد فضای جدیدی برای شاذ درست کند کتابی در مورد آنها مینویسد. شاذ قبلی غیر عثمانی بود، اما الآن شاذ غیر هفت قرائت است. خود این کار میتواند امتداد همان کار باشد.

استاد: این چند سطری که خواندیم را در یک سطر عرض کنم. این چند سطر خیلی نیاز به رفت وبرگشت و بازبینی نیاز دارد. بهگونهایکه در کلمه به کلمه آن حرف بزنیم. اصلا نیاز است؛ چرا؟ تاریخی که در این مسیر فرمودند، زمینههای بخشهایی از آن بالکل فراموش شده. ما با همین شواهد روشنی که مورد اتفاق کل محققین است میتوانیم دوباره آن زمینه را بازسازی کنیم بهنحویکه همه باحثین قبول کنند. حتما ًنیاز به این کار است. بسیاری از این زمینهها فراموش شده. خب طبیعی هم هست.

مدیریت شارع برای حفظ قرائات و تواتر آن ها

شاهد الف) وجود بحث از قرائات در هر کتاب تفسیری

دیروز یک بخشی از کار را فراموش کردم که بگویم. مقصود اصلی را نگفتم. اگر یادتان باشد این مطلب را شروع کردم که ذهن بشر توحد گرا و افراد وج در قرائات است. دنبالۀ آن میخواستم اصل مطلب را بگویم اما مباحث دیگری پیش آمد و فراموش کردم که بگویم.

عرض کردم خدای متعال میخواهد قرآن را با آن خصوصیاتی که –له نجوم، علی نجومه نجوم- دارد، برای بشر انزال کند. با این فطرت بشر چه کار کند؟ با فطرت توحد گرا و ضعیف او، میخواهد قرآنی را برای این ها انزال کند که «لاتفنی عجائبه»؛ دم و دستگاه و گستردگی آن، به کل گستردگی عالم تکوین و نفس الامر باشد. خب چه کار کند؟ او قادر است، بلد است، لایعجزه شیء. چه کار کرد؟ این منظور من بود که دیروز نگفتم. شارع در ابتدای امر کاری انجام داده و بعداً همه مراحلی طی شده، الآن هر کسی وارد فضای علوم قرآنی شود با یک فضایی مواجه میشود که قابل محو کردن نیست. فضا این است که شما هیچ تفسیری را باز نمیکنید، تفاسیر قدیمی و جدید، مگر اینکه یک دفعه با مسأله قرائات برخورد میکنید. حتی سادهترین تفسیر را هم باز کنید به جاهایی میرسد که میگوید برخی به این صورت خواندهاند و برخی به آن صورت. یعنی مسأله قرائات در عالم اسلام به عنوانی که خود شارع پشت آن را داشت. بهعنوان امری که مذموم و منفی است، اصلاً مطرح نبود. این خیلی مهم است. یعنی خود شارع این کار را مدیریت کرد.ای ضعیف های توحدگرا، من کاری میکنم که در بستر بلاد مختلف، افراد مختلف، در یک بستر وسیع همه اینها را تثبیت میکنم. لذا الآن که در قرن پانزدهم هستید میتوانید به هزاران تفسیری که در مرئی و مسمع شما است، مراجعه کنید. وقتی مراجعه میکنید میبینید در مباحث قرائات یک نفر پیدا نمیشود که کسی را مذمت کند که چرا اسم دو قرائت را آوردهای. بلکه هنوز آن را با آب و تاب بیان میکنند و جلو میآورند.

شاهد ب) شعار نشدن قرائت « سلام علی آل یاسین » در میان شیعیان، نشانه اعتبار و تواتر قرائات

یک چیزی به یادم آمد، اگر الآن نگویم یادم میرود. اینها مطالبی است که بهعنوان نکته است. ببینید درست عرض میکنم یا نه؟ اگر مسأله قرائات بیسر و در بود، اگر متکی بر سماع، بر اقراء، بر «سنة متبعة» نبود، بلکه همینطور هر کسی میخواست شعاری درست کند و اجتهادی داشته باشد، اینگونه نمیشد. بینی و بین الله به این فکر کنید و ببینید که اینطور هست یا نیست؟ اگر قرائات بیسر و در بود بالاترین آیهای که بین شیعه و سنی میتوانست شعار درست کند و در قرائت شعار شیعه شود، همین آیه شریفه «سلام علی آل یاسین» بود. چرا؟ در قرائات میگوییم حرف واحد است؛ یکی از آنها را خدا فرستاده؛ این جور تلقی ما است. روایتی هم در بین شیعه مفصل هست. این روایت در کتب اهلسنت هست اما در کتب شیعه نیست. حمزه میگوید به محضر امام صادق علیهالسلام رفتم و کل قرآن را خواندم. حضرت فرمودند «ما رایت احدا اقرأ منک». بعد فرمودند «اخالفک فی عشرة مواضع». در ده موضع با تو مخالفت میکنم. یکی از آنها همین بود. فرمودند «سلام علی آل یاسین». گفتند در اینجا تو وصل میخوانی و من نه.

چقدر جالب! امام در همینجا به حمزه تذکر میدهند که بگوید «سلام علی آل یاسین»، خب کاری ندارد که این شعار شیعه می شد و از اول به بچه هایشان میگفتند که به این صورت بخوانند. اما میبینید چون امر قرائات بیسر و در نیست، استاد و اقراء دارد. همینطور نیست که بخوانیم «آل یاسین». اگر بیسر و در بود شعار میشد. از همین شعار نشدنش و اینکه میبینیم در بالا شیعه از اول عمرش تا به الآن حتی یک بار هم بهصورت «سلام علی آل یاسین» نمیخواند. چون قرائت عاصم و حفص را دارند. کما اینکه حمزه هم نخواند.

از چیزهای جالب در این حدیث این است: عاصم و کسائی میخواندند «مالک یوم الدین». اما حمزه که از کوفیین است میخواند «ملک یوم الدین». در مجمع البیان هم هست. نگاه کنید. از قراء سبعه حمزه «ملک یوم الدین» میخواند. در این حدیث که حضرت در ده موضع به او ایراد میگیرد، چون حمزه «ملک» خوانده بود و قرائت مدنیین -نافع- هم «ملک» است، حضرت از او ایرادی نگرفتند. نگفتند که من «ملک» را «مالک» میخوانم. حضرت «ملک» را به او ایراد نگرفتند.

قبلاً عرض کردم در الجزائر فرقه مالکیه تماماً -از وقتی که بچههای کوچک بزرگ میشوند- قرائتشان قرائت نافع مدنی است. مالک هم یکی از فقهای مدینه است. تمام آنها میخوانند «سلام علی آل یاسین». من فایل های صوتی آنها را از اینترنت گرفتهام. قراء همه آنها و قراء غیر بومی در الزهر -کسانی که اجازه قرائات مختلف دارند- وقتی ورش یا قالون میخوانند، بهصورت «سلام علی

آل یاسین» می‌خوانند.

شاگرد: در مسابقات شیعیان «الیاسین» می‌خوانند و آن‌ها «آل یاسین» می‌خوانند.

استاد: احسنت. این‌ها خیلی مهم است. این نکته کم نیست. اگر قرائات بی‌سر و دم بود و با جوّهای اجتماعی و این گرایش‌ها بود، بالاترین آیه‌ای که از روز اول شیعه خوششان می‌آمد تا برای خودشان شعار کنند، مادرها به بچه هایشان بگویند این است که شما «آل یاسین» بخوانید. اما به این صورت نخوانده‌اند. از اینجا چه چیزی معلوم می‌شود؟ معلوم می‌شود که از روز اول شیعه بنا نداشته که به عقیده خودش... ؛ کره‌ای تجربی قرائة مفردة؛ همانی که شیخ طوسی و صاحب مجمع البیان فرمودند. شیعه می‌گفتند که همه این‌ها قرائات است. شما یکی را شعار خودتان نکنید.

شاهد ج) ترجیح قرائت « ملک» نزد شیعه و شارحان آن

ممکن است که این هم به ذهن بیاید. حرف در حرف شد اما خوب است. می‌گویند مثلاً قرائت امام جماعت مسجد الحرام را گوش بدهید. او می‌خواند «ملک یوم الدین» اما شیعیان «مالک یوم الدین» می‌خوانند. پس «مالک» یک نحو شعار شیعه است. ببینید اصلاً عده‌ای می‌گویند که به‌غیر از «مالک» نخوانید. «مالک» شعار شیعه است. خب وقتی شیعه ها «مالک» می‌خوانند سنی ها هم «ملک» می‌خوانند. پس چرا شما «ملک» را می گویید؟ ببینید حرف‌هایی است که چقدر از فضا دور است! قاری مسجد الحرام که «ملک» نمی‌خواند. او قطعاً قرائت حفص -مالک- را می‌خواند. لهجه آنها به این صورت است که به فارسی «ما» نمی‌گویند. یعنی فتحه را می‌کشند و «مالک» می‌شود. بین این دو کاملاً فرق می‌گذارند. یعنی این جزء واضحات است که آن قاری «مالک» می‌خواند، نه «ملک». «ملک» را در الجزائر می‌خوانند. کسانی که قرائت ورش می‌خوانند به این صورت می‌خوانند. نباید اشتباه شود. خب از آن طرف بگویند «مالک» قرائت شیعه است؟!

مرحوم سید در متن عروه می‌گوید هر دوی آنها جایز است. با فاصله کمی که وسیلة النجاة نوشته شده، آسید ابوالحسن چه فرمودند؟ فرمودند «و الارجح الثانی»؛ یعنی «ملک» ارجح است. مرحوم شیخ الشریعه اصفهانی که مرجع بزرگ نجف بودند -معاصر سید بودند- یک کتاب نوشتند به نام «انارة الحالك في ترجيح قرائة ملک علی مالک». حالک یعنی ظلمت.

شاگرد: کلمه ترجیح را دارد؟

استاد: ترجیح دارد و عد دیگری هم با این لفظ گفته اند . «فی قرائة ملک و مالک» ایشان مفصل ترجیح می‌دهند. مرحوم آقای مرعشی رضوان الله علیه‌م اجمعین در حاشیه عروه به این اشاره می‌کنند. می‌گویند نظر من این است که باید «مالک» بخوانیم. می‌گویند ادله متعددی که شیخ الشریعه در انارة آورده‌اند سر نمی‌رسد. حاشیه مرحوم مرعشی در عروه این است. مستمسک آقای حکیم را نگاه کنید. بعد می‌آیند و می‌گویند که شعار شیعه «مالک» است. این چه حرفی است؟!

مرحوم حکیم در مستمسک فرموده‌اند که «ملک» اولی است. بعد فرموده‌اند «و اختیاره متعین». چرا؟ به‌خاطر ادله ای که می‌گویم. سیما الاول؛ اول چه بود؟ قرائة اهل الحرمین. می‌گویند اهل الحرمین -یعنی مدنیین و مکیین- ملک می‌خواندند. ایشان می‌گویند قرائت آنها اولی است. آقای حکیم در مستمسک فرموده‌اند.[1] منظور این‌که بین مفتین شیعه در همین قرن چهاردهم و پانزدهم این همه اختلاف است که «ملک» بهتر است یا «مالک». آسید ابو الحسن که در عصر خودشان بزرگترین مرجع شیعه بودند. وسیله هم که متن فتوای ایشان است. می‌گویند ارجح «ملک» است.

خلاصه این حرف‌ها نیست. قرّائی که در مسجد الحرام هستند همه «مالک» می‌خوانند. کسی نگوید آن‌ها «ملک» می‌خوانند. آن‌ها که «ملک» نمی خوانند. قرائت آن‌ها حفص است. لذا بالریب «مالک» می‌خوانند. اگر خواستی مراجعه کنی. من این‌ها را گذاشته‌ام. فتاوا و مطالب آن را؛ بین بزرگان علماء شیعه در ترجیح بین «ملک» و «مالک» چقدر حرف است و این‌که کدام یک از آن‌ها اولویت دارد.

شاگرد: در نماز جمعه مصر که مالک می‌خوانند.

استاد: بله، در مصر هم قرائت حفص حاکم است. همه کسانی که در سیطره عثمانی بودند «مالک» می‌خوانند. اصلاً عادتشان است. از زمان عثمانی و قبل از آن. مذهب حنفی هر کجا حاکم است «مالک» می‌خواند. قرائت عاصم است. هر کجا «ملک» می‌خوانند قرائت ورش حاکم است.

شاگرد: با توجه مبانی‌ای که خودتان در مورد جوهره قرآن فرمودید ممکن است کسی بحث را برگرداند و بگوید که شارع درست مدیریت نکرده. چون شما می‌فرمودید با توجه به جوهره قرآن تعدد قرائت خوب است و تناسب دارد. اما در کنار این، در زمان خود حضرت این اختلافات بوده، این نزاع ها می شده. با این بیان نباید شارع کاری کند که این به‌عنوان شعاری در بیاید تا این‌که عثمان مجبور شود که این کار را بکند، و از طرفی ذهن توجه گرای بشر هم هست، همه این‌ها اقتضاء نمی‌کند که خود شارع به‌گونه‌ای مدیریت می‌کرد که این تعدد قرائات شعار می‌شد؟

شاگرد۲: در زمان ما تنها این مذموم نیست. یعنی به نظر می‌آید که در آن زمان هم این ذهنیت بوده. چون این دعوا از قدیم بوده.

استاد: ما جلسات متعددی در مورد فرمایش ایشان بحث کردیم. ببینید زمینه ذهن توجه گرا این بود که با هم درگیر می‌شدند. می‌گفت یقه او را گرفتم و کشان کشان بردم. ابی گفت من به دلم شک آمد و به عرق جاهلیت برگشتم که حضرت محکم به سینه من زدند و فرمودند «ابعد شیطانا». در فایل ها ما این‌ها را دسته‌بندی کردیم. این مرحله اول بود. عرض کردم در مرحله اول تحاشی از تعدد بود. بعد که آمدند و طبق روایات اهل‌سنت مراجعه کردند حضرت فرمودند «فلیقرا کل رجل منکم کما علم، هکذا نزل، القرآن علی سبعة احرف». فلذا می‌گفتیم افراط و تفریط.

مرحله افراط این بود که دعوا شد. بعد که آمدند سبعة احرف و فضای شارع و تعلیم او را دیدند، سراغ تفریط رفتند. یعنی در ادامه سبعة احرف را آنچنان معنا کردند که حتی به تلاوت به معنا و مرادف هم کشیده شد. این فضا، فضای افراط آن طرف بود که به تفریط این طرف آمد. حد وسطش زحمات قراء سبعه و عشره بود. یعنی با فاصله صد سال زحمت کشیدن این‌ها به حد وسط رسید. یعنی دیگر نه از تعدد قرائات وحشت داشتند و نه از سهولت بسیار –تلاوت به معنا- استقبال می‌کردند.

شاگرد: عرض من این است که با توجه به این‌که قرآن امر مهمی است، چرا زمینه آن باز نشد؟ یعنی یک دوره‌ای افراط شد و یک دوره‌ای تفریط شد. عرض من این است که چرا این زمینه بسته نشده؟ شارع که در مواردی این کار را کرده. کسی در این حرفی ندارد. نکته‌ای بوده که در مورد قرآن این اتفاق افتاده؟

مقصود از معتبر بودن کتاب المصاحف نزد اهل سنت

استاد: می‌خواستم نکته‌ای بگویم که یادم رفته بود. قبل از این‌که فرمایش شما را عرض بکنم دو-سه روز است که مطلبی را گفتم. به ذهنم آمد که جایش هست که تذکر بدهم. اما بین و بین الله غافل محض بودم. برای کلمه اختیار به ذهنم تنظیری آمد. عرض کردم اختیار القرائه یک فضا و یک معنایی دارد. شبیه همین را این چند روزی که خدمت شما بودم چندبار گفتم. گفتم

المصحاف ابن ابی داود نزد اهلسنت کتابی معتبر است. اصالً لازم ندیدم تذکر بدهم ولی بعد در ذهنم آمد نگویی رواست این عالم سنی ضعیف است. کسی که در فضا کتب مقداری آشنا باشد میبیند ما که میگوییم این کتاب معتبر است، به این معنا نیست که همه احادیث آن صحیح است. اصالً دو باب است. از بس واضح بود نیازی نبود بگویم. الآن هم نیاز نیست محضر شما بگویم. وقتی میگوییم کتابی معتبر است یعنی در استانداردهای آن به مؤلف و خود مؤلف هیچ حرفی ندارند. اهلسنت در استاندارد المصاحف به پسر ابی داود و اعتبار خود ابی داود هیچ مشکلی ندارند. یعنی کتاب معتبر است. یعنی در کتاب هایشان میآورند و قفل هم به آن میزنند. اما معنای اینکه این کتاب معتبر است این نیست که هر روایتی که در آن باشد را اهلسنت قبول داشته باشند. اصالً کسی این را تخیل نمیکند. کسی که به فضای کتب آشنا باشد.

شما میگویید کتاب کافی نزد شیعه کتاب معتبری است. کتاب معتبر است اما معنایش این نیست هر روایتی که در کافی است صحیح است. اما میگویید فقه الرضا مختلف فیه است. نزد شیعه فقه الرضا مختلف فیه است. یعنی علماء در آن اختلاف دارند. المصاحف به این صورت است. کلمه اعتبار در اینجا یک معنایی دارد؛ در فضای علم معنای خاص خودش را دارد. اگر عوامی بیایی و بگویی این طلبه در مباحثه شیعی دارد میگوید المصاحف زند اهلسنت معتبر است، اما کجا معتبر است؟ اینها که روایتش را قبول ندارند؟ درحالیکه اصالً لازمه ای ندارد. آن هایی که اهل کار هستند میدانند که ما درست میگوییم. کتاب زند آنها معتبر است. اسناد المصاحف به پسر ابو داود و خود پسر ابو داود زند آنها مشکلی ندارد. از ناحیه این دو هیچ مشکلی ندارند. تنها سند آن میمانند. او سند را نقل میکند، لذا سند را نگاه میکنند. در اختیار هم همین صورت است. واژهای در فضای علمی است.

حال برگردیم. یکی از روایاتی که در مورد فرمایش ایشان است که چرا شعار نشد را بیان میکنیم. عرض من این است که وقتی خدای متعال مدیریت میکند شعارهایی را میگذارد که به نحوی است وقتی سراغ آن میروید میبینید که هست. اما در زمان غیبت، با فتنهای که سقیفه ایجاد کرده تا زمانیکه «لیظهره علی الدین کله»، شعارهایی هست که تعظیم آن شعائر صالح خود دین نیست. اینها شواهد عدیدهای دارد که آقا یکی از آنها را فرمودند. شما میگویید تعدد قرائات شعار بود یا نبود؟ دیشب کتابی دیدم که سعودی ها تازه چاپ کردهاند.الشفعه فی الجمع العثمانی و السبعة الاحرف؛ چقدر به علماء شیعه بد گفته! شما نگاه کنید. میگوید اینها آدمهایی هستند که اصل تواتر سرشان نمیشود. مثل آب خوردن تواتر را انکار میکنند. درحالیکه اصالً نمیشود تواتر را انکار کرد. درحالیکه اینها تواتر را انکار میکنند؟! تواترهای روشنتری هست که وقتی جلوی چشمتان بیایی چارهای ندارید اما کتمانش میکنید به این معنا که آنها را سان نمیدهید. یک نفر هفتاد سال در محیط اهلسنت بوده، چیزهایی که خود علماء شما قبول دارند متواتر است به گوشش نخورده است. بعضی از آنها را شیعه با زور و داد به آنها میرساندند. آن هم در یک فضای شیعی. من مکرر عرض کردم که باید نحوه ابلاغ تفاوت کند.

---

[1] مستمسك العروة الوثقى- ط بيروت ج۶ص۲۵۰

مخالفت با عثمان در احراق مصاحف

آن چیزی که میخواهم عرض کنم چیست؟ شما ببینید این قضیه که عثمان توحید مصاحف کرد متواتر هست یا نیست؟ این قضیه که عثمان مصحف را به پنج شهر فرستاد و بقیه آن را احراق کرد، متواتر هست یا نیست؟ کدام محقق و مسلمانی است که در این شک دارد؟ نفس کار متواتر عثمان مقابلش را هم متواتر میکند. یعنی مصاحف مختلف و قرائات مختلف بود که عثمان این کار را کرد. اگر نبود که چطور میشد کار او متواتر باشد اما کسانی که احراق کردهاند متواتر نباشد؟ پس در زمان عثمان چنین امری بود. او چه کار کرد؟ او جانش را سر این گذاشت. عثمان توحید مصاحف کرد بعد وقتی دورش را گرفتند چه گفت؟

شاگرد: موضع امیرالمؤمنین نسبت به توحید مصاحف را هم بفرمایید.

استاد: نسبت به توحید مصاحف اهلسنت مکرر نقل میکنند. هر کجا که میآیند این را میگویند که امیرالمؤمنین فرمودند «لو ولیت لفعلت مثل ما فعل عثمان». من

هم همین کار را میکردم. اما روایاتی که در شیعه هست –فدکیه- به این صورت است که حضرت با احراق مصاحف مخالف بودند. در اینکه اختلاف در امت نیاید موافق بودند. هیچ عاقلی هم شک نمیکند. یعنی قرآنی که محور اتحاد و وفاق مسلمین است، بهگونهای شود که بهخاطر آن یکدیگر را تکفیر کنند و بکشند! این اصلاً به صلاح اسلام نیست. امیرالمؤمنین این همه خون دل خوردهاند، برای چه؟ برای اینکه اختلاف نشود. اما وقتی به امیرالمؤمنین خبر دادند[1] که دارند مصاحف را آتش میزنند حضرت برآشفته شدند و به ابوذر فرمودند اینها چه کار میکنند؟! کتاب خدا و آتش؟! بعد فرمودند «حق علی الله أن يسلط الحديد على من مزق كتابه بالحديد». در فدکیه یک صفحهای هست که عنوانش این است: «نقموا عن عثمان انه محی کتاب الله»، بعد هم عثمان گفت «اقرؤا علی ای حرف شئتم». ان شاءالله این صفحه را تا بعد از ظهر تکمیل میکنم. مراجعه کنید.

در کتاب«المصاحف لابن أبي داود» آمده؛ همین کتابی که گفتم معتبر است. سند آن را هم که من آوردهام و در صفحه خدشه میکنند، یادتان باشد که در مصحف احمد و در جاهای دیگر اصل این حدیث مکرر آمده است. ان شاءالله صفحه را تکمیل میکنم. روایت را نگاه کنید و ببینید چقدر امر روشن است. آمدند او را محاصره کردند و گفت که من چه کسی را صدا بزنم تا با آنها صحبت کند.

> حدثنا عبد الله قال حدثنا عثمان بن هشام بن دلهم، حدثنا إسماعيل بن الخليل، عن علي بن مسهر، عن إسماعيل بن أبي خالد قال: لما نزل أهل مصر الجحفة يعاتبون عثمان رضي الله عنه، صعد عثمان المنبر فقال: " جزاكم الله يا أصحاب محمد عني شرا أذعتم السيئة، وكتمتم الحسنة، وأغريتم بي سفهاء الناس، أيكم يأتي هؤلاء القوم، ما الذي نقموا، وما الذي يريدون؟ ثلاث مرات لا

> يجيبه أحد، فقام علي رضي الله عنه فقال: أنا، فقال عثمان: أنت أقربهم رحما وأحقهم بذلك، فأتاهم فرحبوا به وقالوا: ما كان أتيتنا أحد أحب إلينا منك، فقال: ما الذي نقمتم؟ قالوا: نقمنا أنه محا كتاب الله عز وجل، وحمى الحمى، واستعمل أقرباءه، وأعطى مروان مائتي ألف، وتناول أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم فرد عليهم عثمان رضي الله عنه: أما القرآن فمن عند الله، إنما نهيتكم لأني خفت عليكم الاختلاف، فاقرءوا على أي حرف شئتم، وأما الحمى فوالله ما حميته لإبلي، ولا غنمي، وإنما حميته لإبل الصدقة لتسمن وتصلح وتكون أكثر ثمنا للمسلمين، وأما قولكم: إني أعطيت مروان مائتي ألف، فهذا بيت مالهم فليستعملوا عليه من أحبوا...**[2]**

«وما الذي يريدون؟ ثلاث مرات لا يجيبه أحد، فقام علي رضي الله عنه فقال: أنا، فقال عثمان: أنت أقربهم رحما وأحقهم بذلك، فأتاهم فرحبوا به»؛ امیرالمؤمنین تشریف آوردند و واسطه شدند. بین عثمانی که محاصره بود و بین کسانی که محاصره کننده بودند.**«وقالوا: ما كان أتيتنا أحد أحب إلينا منك»**؛ شما عجب واسطه خوبی هستید. حال ما حرف هایمان را به شما میگوییم تا شما به او بگویید.**«قال: ما الذي نقمتم؟»**؛ چه ایرادی به او دارید؟ چرا از دست او ناراحت هستید؟

«قالوا: نقمناأنه محا كتاب الله عز وجل»؛ ببینید این کتاب المصاحف است. عین همین عبارت را ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق از او نقل میکند. ذهبی در سیر اعلام النبلا[3]، در تاریخ الاسلام اینها را میآورد. از بس این عبارت سنگین است، فوری میگوید: «ای جمعهم علی مصحف واحد». یعنی وقتی اهلسنت این حدیث را میخوانند نگویند که چه میگوید. فوری میگوید جمعهم علی مصحف واحد. یعنی در یک درگیری بیرونی و اجتماعی که قتل عثمان هم متواتر است، میگویند اولین ایرادی که به او میگیرند این است که کتاب خدا را محو کرد «محا کتاب الله».

خب با بحثهایی که ما داشتیم «محا» به چه معنا است؟ یعنی همان حرفی که ابن جزری زد. گفت مشهور علماء اهلسنت میگویند مصحف کنونی عثمان مشتمل بر جمیع احرف سبعه نیست؛ مشتملٌ علی ما یحتمله الرسم. یعنی بعض احرف سبعه را دارد. «محا» یعنی شما بعضی از سبعة احرف را بردید.

«وحمى الحمى»؛ قرقگاه گذاشتید.**«واستعمل أقرباءه»**؛ خویش و قوم های خودت را سر کار آوردی.**«وأعطى مروان مائتي ألف»**؛ دویست هزار به او دادی.**«وتناول أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم فرد عليهم عثمان رضي الله عنه»**؛ عثمان جواب داد.

«أما القرآن فمن عند الله»؛ قرآن که کتاب خدا است، من کاره ای نیستم. من دیدم دارید سر حروف آن اختلاف میکنید، گفتم اختلاف نکنید.

«إنما نهيتكم لأني خفت عليكم الاختلاف، فاقرءوا على أي حرف شئتم»؛ حال از آن برگشتم. اینکه گفتم اصطلاح حرف از قدیم بوده، شاهدش اینجا است. سبعة احرف رایج بود، میخواست بعض سبعه را بهخاطر اختلاف بردارد اما الآن میگوید به هر قرائتی میخواهید بخوانید.

شاگرد: یعنی از احراق پشیمان شده؟

استاد: او کار خودش را کرده بود. کار حکومتی میکرد و اجازه نمی داد اما الآن میگوید «فاقرءوا على أي حرف شئتم». اتفاقا همینطور هم شد. البته تا زمان حجاج. اینها متواتراتی است که من تنها یک

حدیث آن‌ها را می‌خوانم. شما از متواترات شروع کنید. یعنی از آن هایی که هیچ کسی شک ندارد. زمینه چه بود و عثمان چه کار کرد؟ زمینه‌هایی که او انجام داد را می‌توانیم به وسیله تواتر به دست بیاوریم یا نه؟ با متواترات متفق بین کل. این چیزی نیست جز وجود تعدد قرائات و حروف در بستر مسلمین. لذا طبق روایاتی که در اینجا آمده با یکدیگر اختلاف می‌کردند، شامی ها و کوفی ها «یکفر بعضهم بعضاً». چرا این اختلاف به‌گونه‌ای بود که یک دیگر را تکفیر می‌کردند؟ اختلاف در «فلیتوکل» یا «و لیتوکل» بود یا چیزهای دیگری بود؟

قبلاً مفصل عرض کردم امروز هم دوباره دیدم؛ علقمه[4] می‌گوید به شام رفتم و ابو درداء من را دید. ابو درداء قاضی شام بود. دیروز عرض کردم. گفت ابن مسعود با اُمرا درگیر شده. گفت «انا کنا نحسب عبد الله جبانا»؛ زدن ما به این صورت بود که ابن مسعود ترسو است. اما حالا «فما بالہ یواثب الأمراء»؛ با امرا درگیر شده؟!

ما قبلاً چندین جلسه در این مورد صحبت کردیم. ابن مسعود خودش گفت، اول به پرچم باد می‌داد اما بعد از اینکه مقداری گذشت و پشیمانی ها آمد، توبه کردند. من در فدکیه صفحه ای به نام نهضت صحابه تائبین گذاشتم. یکی از آن‌ها خود ابن مسعود است. در منابع اهلسنت هست، وقتی خلیفه دوم ضربت خورد ابن مسعود کجا بود؟ در حبس مدینه بود. یعنی به خلیفه خبر رسید که ابن مسعود به حروف مختلف اقراء می‌کند. همین هم زمینه بود که عثمان می‌دید چراهای نیست.

---

[۱]عن عبد الملك بن أبي ذر الغفاري قال: بعثني أمير المؤمنين ع يوم مزق عثمان المصاحف فقال لي ادع أباك فجاء أبي إليه مسرعا فقال اي با ذر أتى اليوم في الإسلام أمر عظيم مزق كتاب الله و وضع فيه الحديد و حق على الله أن يسلط الحديد على من مزق كتابه بالحديد فقال أبو ذر سمعت رسول الله ص يقول إن أهل الجبرية من بعد موسى قاتلوا أهل النبوة فظهروا عليهم فقتلوهم زمانا طويلا ثم إن الله بعث فتية فهاجروا إلى غير آبائهم فقاتلتهم فقتلوهم و أنت بمنزلتهم اي علي فقال علي ع قتلتني اي با ذر فقال أبو ذر أما و الله لقد علمت أنه سيبدأ بك

[۲]المصاحف لابن أبي داود (ص: ۱۳۷)

[۳]سير أعلام النبلاء ط الحديث ج۲ ص۴۱۷

[۴]تاريخ دمشق ج۳۳ ص۱۴۰؛ عن إبراهيم عن علقمة قال قدمت الشام فلقيت أبي الدرداء فقال كنا نعد عبد الله حنانا فما بالہ يواثب الأمراء

مدیریت ذهن توجه گرای بشر و پخش قرائات در امصار

ولی شارع کار خودش را کرده بود و الآن هم کرده. یعنی «نزل القرآن علی سبعة احرف». سبعة احرف یعنی در چند بستر؟ یکی در بستر نزول، یکی در بستر تدوین تکوین، یکی در بستر تسهیل و یکی هم در این بستر که ضربه توجه گرای ذهن نوع بشر را جبران کنند. این خیلی مهم است. یعنی شارع کاری بکند که ذهن های توجه گرا به‌صورت جمعی یک چیزی را حفظ کنند. الآن آقا می‌گویی کسی که قارء عشره را بلد است، گویا بیست قرآن را بلد است. شما الآن این را به چه کسی می‌گویی؟ به کسی که از بچگی بیست روایت را حافظ است. شارع که محیط بر اجتماع است کاری می‌کند که همین بیست روایت در بدنه مسلمین موجود است. مقصودم را می‌رسانم؟ این خیلی مهم است.

مردمی که ذهن فطری‌شان توجه گرا است، در یک جمعیت پخش، کل این‌ها را دارند. و خدای متعال این‌ها را برای کل امت حفظ می‌کند. به چه نحوی؟ به‌نحوی‌که الآن عرض کردم؛ شما یک نفر را بیاوری که عالم و اهل کار باشد ای متدین باشد که کسی را که در تفسیرش اسمی از قرائات می‌آورد را مذمت کند. یعنی دید مسلمین از روز اول نسبت به تعدد قرائات دید منفی نبود. یکی از مهم‌ترین عباراتش برای طبری است. خیلی جالب است. حرف‌های طبری خیلی مضطرب است. اصلاً جمع کردن حرف‌های او دو-سه هفته مباحثه می‌خواهد[1].

طبری می‌گویی سبعة احرف است. در مقدمه تفسیرش صریحاً می‌گوید. می‌گویی از من می‌پرسید این هفت تا کجا است؟ می‌گویم شش تا از آن‌ها نیست و بالکل محو شده. وقتی نیست من به شما چه بگویم؟ بعد می‌گویی‌م این قرائاتی که خودت نوشته ای و در کتابت هست چیست؟ می‌گویی این‌ها که آن سبعة احرف نیست. چرا نیست؟ چون حضرت در آن اختلافی که صورت گرفت می‌فرمودند «ان المراء فی کتاب الله کفر». یعنی آن اختلاف بد است. می‌گویی این‌که بد نیست. همه مسلمین از آن استقبال می‌کنند. تفسیری که من نوشته ام پر از قرائات است و همه از آن استنساخ می‌کنند. مجمع البیان طبرسی را همه چقدر می‌خوانند و از آن بحث می‌کنند. یک کتاب نیست. هزار در هزار کتاب در این زمینه تألیف شده و همه را تشویق می‌کردند.

بنابراین شارع کاری کرده که وقتی وارد صحنه تفسیر می‌شوی محال است که بتوانی قضیه قرائات را محو کنی. این ادعای من است. از کسانی که اهلش هستند بروی بپرسی. عرض من این است که این کار شارع است. و لذا اگر قاری ها و اقراها، کار تخصصی خودشان مشکل بود، مفسرین پشت آن‌ها را گرفتند. وقتی کار می‌کنی این را می‌بینی. یعنی یکی از مهم‌ترین کارهایی که مفسرین کردند این بود که عقب کار تخصصی قارء بودند. قارء در کلاس خودشان کار تخصصی می‌کردند؛ می‌نشستند و اقراء می‌کردند. این که برای همه مردم نمی‌شود. چه کسی است که برود متخصص شود و هر روز حاضر شود و از باء بسم الله سوره مبارکه حمد تا آخر برود و گوش دهد و اجازه بگیرد؛ این‌که برای همه مردم نمی‌شود. کسانی که کار آن‌ها را در بدنه جمعیت مسلمین باقی گذاشتند، مفسرین بودند. هر تفسیری را که شما نگاه می‌کنی بحث قرائات را مطرح کردند. لذا محو کردنی نیست. نمی‌دانم فرمایش شما را رساندم یا نه.

شاگرد[1]: شاید صنعانی بود که گوش کسی را می‌گیری و می‌گوید تو که قرائات را بلد نیستی چرا تفسیر می‌گویی؟

استاد: یعنی باید بلد باشی.

مدیریت قرائات در رسم قرآن

شاگرد: من قبلاً این فرمایش شما را با یک مقدمه‌ای به این صورت پردازش کرده بودم: حضرت عالی می‌فرمایید مدیریت لایه‌ای است. لایه اول باید طوری باشد که برای باحثین در طول تاریخ مخفی نشود. یعنی هر کسی که می‌رود این را ببیند. اما یک لایه‌ای هم هست که اگر انجام شود خلاف مصلحت قرآن است. یعنی به‌گونه‌ای شعار شود که هیچ کسی نتواند دست بزند و به این منجر شود که کل آن برداشته شود.

استاد: بله، و لذا خدای متعال با محوریت مصحف عثمان قرآن را حفظ می‌کند و بعد با رسم بدون نقطه و بدون اعراب [به آن انعطاف می دهد تا بتواند قرائات را حفظ کند]. قبلاً صحبتش را کردیم. برای خدا کاری نداشت که مصحف او را به خطی بنویسند -خدا خالق همه رسوم است- که مانند لاتین امروز باشد. لاتین امروز به چه صورت است؟ حرکاتش در خود حروف است. اگر قرآن را به این صورت می‌نوشتند که تعدد قرائات پیش نمی آمد. برای خدا هم کاری نداشت. اما خدای متعال قرآن را طوری انزال کرده که به قابلیت مرآتیت تکوینی نیاز دارد. قابلیت مرآتیت برای تکوینی، نیاز دارد که این انعطاف را داشته باشد. این انعطاف لازمه آن است.

کار کلاسیک و اجماع سازی برای جااندختن مصحف عثمان

شاگرد۲: در کتاب هایشان خیلی دارند که صحابه در مورد عثمان چیزی نگفته اند و فقط دارد که تعجب کردند .

استاد: این خلاف واضح است. وقتی ما کار نکردهایم همین میشود.

شاگرد۲: غیر از ابن مسعود را میگویند.

استاد: اولاً آنها اول از ابن مسعود اسم میبرند و بعد اسم نمی برند، یعنی کار کلاسیک کردند. ابدا اینطور نیست. یعنی مخالفت ابن مسعود هم متواتر است. امروز کتاب فضائل القرآن ابن کثیر را میدیدم. دیدم که همه چیز را دارد میگوید. یعنی نحوه مخالفت ابن مسعود روشن و کاملشمس است. فقط میگویند بعداً رجوع کرد و همراه شد. خب باید ببینیم شد ای نشد؟ پس اجماعی نبود! مهمتر این بود که خدمت ایشان گفتم. اینها باید جلا داده شود. شما میگویید مخالفتی نکردند؟ پس وقتی محمد بن ابی بکر آمد ریش او را گرفت و به او گفت «ای نعثل»، بعد او گفت «انی لَسْتُ بنَعْثَلٍ وَلَكنّي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِين»[1]، اینها در نقل خود اهلسنت است، محمد بن ابی بکر اول چیزی که به او گفت چه بود؟ گفت «بدلت کتاب الله». چطور به او اعتراض نکرده باشند اما او را کشتند؟! چطور در کتابهای خود شما میگویند «نقموا انه محا کتاب الله»، که وقتی ذهبی میبینند که اوضاع ناجور است، فوری میگوید «جمعهم علی مصحف واحد». پس چطور اجماع کردند؟ اینها آمدند در بیانات کلاسیک علوم قرآنی خودشان این را جا انداختند. «اجمعت الصحابه»؛ هیچ کسی حرف نزد! خب وقتی هم کلاسیک شد دانشآموز این کلاس میگوید بله، همه اجماع کردند و رفتند و تمام شد. اما اگر شما از کتاب خودشان واضح اینها را بگویید، یک منصفی که از سن پانزده سالگی روایات ابن مسعود را دیده، روایات کشتن عثمان را دیده و اینها را از او مخفی نکردهاند تا بعد از هفتاد سال در یک کتابی ببیند، اگر اینها را ببیند دیگر محال است که قبول کند صحابه اجماع کردند. بلکه میگویی نزاع بود و... .

والحمد لله رب العالمین

---

[1]تاريخ المدينة ج۴ص۱۲۸۵